اندر حکایت آلودن ساخت ادبیات به اغراض سیاسی (بررسی «بهشت خاکستری» به روایت عطاءالله مهاجرانی)

سرشار، محمد رضا

این کتاب 237 صفحه‏ای که در شناسنامه‏اش، چاپ اول آن اردیبهشت و چاپ دومش تیر 82(با شمارگان 2000 نسخه)ذکر شده،نخستین کار نویسندهء آن در عرصه داستان است.کتاب در هفت‏ «باب»(فصل)و سی و چهار بند(بخش)تنظیم‏ شده است.

ماجراهای این نوشته در سال 1420 روی‏ می‏دهد.(شمسی یا قمری بودن آن ذکر نشده؛ اما نوع نظیره‏سازی‏های صورت گرفته در اثر،در جهت سوق دادن ذهن خواننده به سوی زمان و وضعیت فعلی کشور است.بنابراین اگر آن را سال‏ قمری درنظر بگیریم،زمان وقوع حدودا سال 1378 شمسی می‏شود.درغیراین‏صورت،تقریبا سی و هشت سال پس‏ از این زمان است.)مکان وقوع ماجراها نیز ایران و تهران،در دوران‏ حاکمیت نظام اسلامی است.

شخصی با صبغهء روحانی به نام جنت‏ساز،در رأس هرم قدرت‏ کشور قرار دارد،که با برداشت ویژه و-به‏زعم نویسنده-ناصوابی‏ که از اسلام دارد،برآن است که در ایران یک بهشت زمینی برقرار سازد.ازنظر او جامعه بهشتی یعنی جامعه‏ای که در آن نه‏تنها در جلوت که در خلوت و حتی ذهن افراد گناه صورت نمی‏گیرد.راه‏ رسیدن به این جامعه نیز این است که نخست راه پیدایش هر پرسش در ذهن مردم و یا دست‏کم طرح و بر زبان آورده شدن‏ آن توسط آنان،بسته شود.اما چون این کار به سادگی شدنی نیست، او استفاده از تمام اهرمهای قدرت و اعمال هرگونه زور و فشار و تحدید آزادیهای مردم و دستگیری و شکنجه و ارعاب و حتی نسبت‏ دادن تهمتهای ناروای اخلاقی و جنسی به جوانان پاک و معصوم‏ را مباح می‏شمارد.زیرا معتقد است که برای رسیدن به بهشت مورد نظر،باید از جهنم دوران گذار گذشت.

جنت‏ساز در ابتدا هیجده مشاور به نامهای خطیبی،فرهنگی، واعظی،وفایی،عسگری،دستمالچی،استاد و...دارد که در جلسات‏ مشاوره او حضور می‏یابند؛اما یا به تأیید صرف آنچه موردنظر وی‏ است می‏پردازند،یا با سخنان کم‏اهمیت،وقت جلسه را پر می‏کنند. درواقع در این جلسه‏ها،جنت‏ساز طرح و نظریه می‏دهد و دیگران‏ صرفا موظف‏اند با سنجش جوانب امر،راهکارهای اجرایی برای‏ تحقق آنها ارائه دهند.اما درنهایت،اغلب راهکارها را نیز خود او پیشنهاد می‏کند،و بقیه تنها آن را تأیید می‏کنند.

به هررو،جنت ساز برای رسیدن به یک جامعه بهشتی،سنگ‏ بنای اول را ایجاد جامعه‏ای بدون پرسش می‏داند.اما برای رسیدن‏ به این مرحله،لازم می‏بینند که جامعه کاملا شفاف شود.بنابراین‏ دستور می‏دهد که به تخریب سقفها و دیوارهای بناها و جایگزین‏ کردن شیشه به جای آنها بپردازند،تا دولت بتواند بر تمام اعمال و حرکات مردم نظارت بی‏واسطه و مستمر داشته باشد.در ضمن،با نصب اجباری یک میکروفن کوچک روی یک گوشواره-که مردم‏ ملزم به آویختن آن به گوششان باشند-کلیهء مکالمات خصوصی‏ قابل شنود توسط دولت باشد.«مرحله نخست چنان‏که اشاره کردم‏ ویران‏سازی است.ویران‏سازی را از میدان مرکزی شروع می‏کنیم‏ که کانون آن مسجد و مدرسه و مجلس است‏[در جایی دیگر، «کتابخانه»هم هست.].سه نماد مهم.»(صص 3-62) این کار صورت می‏گیرد.اما نمایندگان مجلس و مردم که با این کار مخالف‏اند،به طرق مختلف دربرابر آن‏ واکنش نشان می‏دهند.همزمان،از سوی جنت‏ساز تصمیم گرفته می‏شود برای نهادینه کردن فرهنگ‏ حذف پرسش در جامعه،اقدام به یک سلسله کارهای‏ تبلیغی شود.یکی ازاین‏روشها،طراحی پوستری‏ گرافیکی در این مورد و نصب آن بر سردر ساختمانهاست.

گزارش پیشرفت امور،پیوسته به جنت‏ساز داده‏ می‏شود.تا آنکه خبر می‏رسد پوستر نصب شده بر سردر مجتمعی مسکونی به نام مریم،ناپدید شده‏ است.

دستور پیگیری قضیه صادر می‏شود،و کلیه‏ ساکنان آن مجتمع،مشتمل بر نورانی(روحانی روشنفکر و منتقد ادبی)،اشرفی(استاد فلسفه)،خیامی(موسیقیدان و بازیگر)و...، از زن و مرد و کوچک و بزرگ،دستگیر،و اغلب به زندان انفرادی‏ برده می‏شوند تا مسبب امر شناخته شود.ضمن آنکه آرشه ویولون‏ خیامی و عصای اشرفی را می‏شکنند.

در زندان،به روشهای ناجوانمردانه،کوشیده می‏شود که از افراد علیه خود یا همسایگانشان،به دروغ،اقرار گرفته شود.تا آنجا که‏ به دختر جوان دانشجوی بااستعداد پزشکی اشرفی(شقایق)اتهام‏ فساد جنسی می‏زنند و سپس نیز او را زیر شکنجه،می‏کشند. به فاصله‏ای کوتاه نیز مادر پیر خیامی و خودش،به طرزی‏ شگفت می‏میرند.اشرفی با سر توی دیوار شیشه‏ای می‏رود و... تا آنکه از تمام ساکنان هفت واحد آپارتمانی مجتمع مسکونی مریم، تنها خانواده نوری و سرایدار باقی می‏مانند.در جامعه خلاقیتها می‏میرد،امید و نشاط از بین می‏رود و آینده در هاله‏ای تیره و تار و مبهم فرومی‏رود.صدها هزار نفر تصمیم به جلای وطن می‏گیرند و عده زیادی هم عزم مهاجرت به شهرستانها را می‏کنند. از آن سو،خبرهایی ناشی‏از به ثمر نرسیدن طرحهای جنت‏ساز و مقاومت مردم دربرابر آنها به او می‏رسد.تا آنجا که به‏تدریج‏ زبان مشاوران«بله قربان»گوی او نیز به رویش باز می‏شود؛و او، بعضی را که جرئت چون‏وچرا دربرابرش پیدا می‏کنند کنار می‏گذارد،تا آنکه عده‏شان به دوازده نفر می‏رسد.سپس نیز کاملا از همه آنها مأیوس می‏شود و به‏کل،جلسات مشاوره را تعطیل‏ می‏کند و تصمیم می‏گیرد تنها فیلسوفی به‏نام استاد پیرزاده را،که‏ مؤید کارهای او و معتقد به اعمال روشهای قاطع و خشونت‏آمیزش‏ برای تحقق طرح جامعه اسلامی بدون گناه است به‏عنوان مشاور خود برگزیند.پس به دیدار او به منزلش می‏رود.پیرزاده به فیلسوف‏ قدرت شهره است و آثار متعددی دارد.او که مبنای عالم را بر«علم‏ الاسماء»می‏داند و در عرصه حکومت معتقد به اعمال روش«پتک‏ آهنین»برای دستیابی به اهداف دینی و اعتقادی است،ضمن‏ تشجیع جنت‏ساز به درپیش‏گرفتن قاطعیت بیشتر،خم می‏شود تا دست او را ببوسد...

اما نهایت ماجرا،شکست جنت‏ساز و پیروزی مردم و مخالفان‏ اوست،نوجوان هفده ساله دوست پسر نورانی که لاله‏های گوش‏ خود را بریده تا مجبور به آویختن گوشواره بردگی نظام در گوشش‏ نباشد،ایستاده است و دیگران را نیز به مقاومت دعوت می‏کند. اشرفی که مدتی ناپدید شده بوده است برمی‏گردد و پیام مقاومت‏ می‏دهد.درآن‏سو،بازجو و قاتل شقایق اشرفی دچار کابوسهای پیوسته می‏شود و خود را می‏کشد.

زن متصدی آزمایشگاهی که به آن دختر جوان معصوم اتهام‏ از دست دادن باکرگی زده بوده است،دراثر عذاب وجدان روانی‏ می‏شود.همه از اطراف جنت‏ساز پراکنده می‏شوند و او،تکیده، لاغر و شکست‏خورده،غوطه‏ور در تاریکی غلیظی که دراثر آن‏ هیچ‏جا را نمی‏بیند،حیران و سرگردان،تنها باقی می‏ماند: «فریاد زد:آیا کسی هست؟من جایی را نمی‏بینم. گریه‏اش گرفت.چشمانش پر از درد بود.گود و خالی.صدایش‏ گرفته بود،خفه و مقطع با ضجه گفت:

«ک...سی...نیست؟»

و کتاب با همین جملات پایان می‏یابد.

مهاجرانی در صفحات آغازین کتاب،به پیروی از سنت رایج‏ در این قبیل کتابها(گاه به قصد ردگم‏کنی و گاه به‏عنوان یک‏ کد برای جلب خوانندگان بیشتر و گاه نیز به هردوی این قصدها) آورده است:«تمامی شخصیت‏ها و رویدادهاو صحنه‏های این داستان‏ خیالی و آفریده ذهن نویسنده است.هرگونه شباهت احتمالی بین‏ آنها با افراد حقیقی یا حقوقی و رویدادهای واقعی به‏کلی تصادفی‏ است.»(ص 7)

اما در بیانی درواقع متناقض با آن در دل داستان،آورده است: «قصه‏ها از واقعیت واقعی‏ترند.واقعیت‏هایی که با آن مواجه‏ می‏شویم صورت واقعیتند،اما قصه‏ها عمق واقعیت را نشان می‏دهند. ما را به مناطقی می‏برند که واقعیت‏ها در آنجا شکل می‏گیرند، پرورش می‏یابند،پخت‏وپز می‏شوند.»(ص 31) آنچه آمد،خلاصهء مرتب شدهء سیر ماجراهای«بهشت‏ خاکستری»بود.وگرنه در این نوشتهء کمتر از دویست و چهل‏ صفحه‏ای،به‏قدری افراد بی‏نام و بانام و ماجرا و خرده ماجرا و لطیفه و حکایت پراکنده تاریخی هست،که نمی‏توان در آن انسجام‏ و تناسب قوارهء یک داستان را سراغ کرد.به‏گونه‏ای که با یک دید غنی،به زحمت و با اغماض می‏شود بر این نوشته،نام«داستان» نهاد.«بهشت خاکستری»یک اثر مضمون‏محور است،که در قسمتهای قابل‏توجهی از آن،کار براساس گفتگو،آن هم نه‏ گفتگوهای جدلی و دراماتیک،پیش می‏رود.به عبارت دیگر،حرکت‏ ذهن نویسنده در آن،از درونمایه به ساختار است؛که می‏دانیم‏ نمی‏تواند منجربه آفرینش یک داستان هنری تمام‏عیار شود.در واقع،در این نوشته،لعابی داستانی بر گرد مضمونی که ذهن نویسنده‏ را به خود مشغول داشته،کشیده شده است.

درنتیجه،به تخیل و قدرت طراحی نویسنده،نمرهء چندانی‏ نمی‏توان داد.هرچند چنین می‏نماید که نویسنده جنت‏ساز را شخصیت اصلی داستان خود تصور کرده،اما با معیارهای دقیق فنی، این داستان عملا فاقد شخصیت اصلی است.اضافه آنکه،می‏توان‏ گفت افراد برجسته آن نیز عمدتا حتی درحد تیپ نیز نیستند،چه‏ رسد به آنکه تبدیل به شخصیت شده باشند.شاخص‏ترین ترفند نویسنده در این زمینه-که البته ترفندی داستانی نیست-نوعی‏ نظیره‏سازی مبالغه‏آمیز جانبدارانهء هدفدار،میان برخی از این افراد با بعضی از افراد روحانی و سیاسی مطرح در سطح جامعه امروز ماست؛که به سبب اتکای آن بر حافظه مردم فعلی ما طبیعی است‏ برای خوانندگان غیرآشنا با این شرایط،اصلا ملموس نباشند.این‏ ضعف،بخصوص در طرح افراد مربوط به جبههء جنت‏ساز،بسیار شدید است.به‏گونه‏ای که تقریبا همگی آنها(جز اندکی آن بازجو و آن زن شاغل در آزمایشگاه)غیراز یک نام،چیزی نیستند،اغلب‏ حتی یک مشخصه کوچک ظاهری در چهره و اندام یا حرکات و صدا و لحن و سخن نیز ندارند تا بتوان دست‏کم اندکی آنان را از یکدیگر تمیز داد.ضمن آنکه نویسنده،به فاصله کوتاهی از آغاز ماجرا،خود را از زحمت حتی بردن نام آنان نیز خلاص کرده،و گفته‏هایشان را بدون ذکر نام گوینده آورده است.درعوض کوشیده‏ است به شیوه برخی داستانهای سست ژورنالیستی یا نوجوانانه،با نهادن نامهای خصلت‏نما مانند جنت‏ساز،واعظی،دستمالچی، فرهنگی،خطیبی،عسکری و...و در مقابل در آن سو،نورانی، خیامی و اشرفی،زحمت خود را کم،و خوانندگان ساده‏پسند را ذوق‏زدهء کشف آسانشان در این زمینه کند.

درعین‏حال که حال‏وحوصله یا دانش ادبی و توجه لازم را نداشته است که دست‏کم همین‏روال نخ‏نمای متروک را،درمورد همهء اسامی افراد مطرح شده در داستان اعمال کند.مشکل اساسی دیگر مهاجرانی در ضعف و سطحی بودن دانش او درمورد داستانهای‏ رمزی است.که همین امر،نوشته او را بسیار سست کرده است.برای‏ نمونه،یکی از عناصر مهم در این‏گونه داستانها،آشنایی‏زدایی از آدمها و زمان و مکان داستان است.در این اثر،ابتدا کوشیده شده‏ است که این حالت رعایت شود.اما هرچه نوشته جلوتر می‏رود، خاصه در بخشهایی که در جبهه مخالفان جنت‏ساز می‏گذرد،از این‏ نظر به آثار واقعیتگرا و این زمانی و این مکانی شباهت می‏یابد. نایکدستی در پرداخت،از جمله دیگر ضعفهای این اثر است. در ابتدا،درواقع تنها شاهد گزارش خشک و ابتدایی جلسات بحث‏ و مشاوره جنت‏ساز و عمالش هستیم.اما به تدریج شرح این جلسات‏ لعابی داستانی به خود می‏گیرد،و در جناح مخالفان او،از این نیز داستانی‏تر می‏شود.تا آنجا که دو-سه فصل(19 و 21 و...)به‏ شکل قابل‏قبول داستانی بسیار نزدیک می‏شود.

جانبداری مهاجرانی از شخصیتهای مخالف حکومت و عناد و بغضش با جنت‏ساز و اطرافیانش،از ابتدا تا انتهای داستان،آشکارا به چشم می‏آید.در جناح جنت‏ساز علاوه‏بر ضعفهای عمومی در شخصیت‏پردازی که به آنها اشاره شد،درکل،تصویر ارائه شده از افراد،از شدت مبالغه در زشت‏نمایی،بعضا به کاریکاتور شبیه شده‏ است.در چند جا هم که توصیفهایی از چهره و ظاهرکسی چون‏ جنت‏ساز داده شده،به سبک و سیاق نویسندگان متقدم معاند اسلام،صرفا زشتی و پلشتی است.

درحالی‏که در جبهه مقابل،همه،خیر،نیکی و زیبایی محض‏اند. به تعبیر رایج،آدمهای یک سو سیاه سیاه و طرف دیگر سفید سفید است.

به بعضی از این توصیفها از افراد جناح جنت‏ساز توجه کنید: «پیرمردی که عینک ذره‏بینی داشت با حالتی در چهره‏اش که‏ انگار مدام دماغش تیر می‏کشید و چشمانش در حدقه گود می‏نشست‏ و صدای فین‏فینش،جملاتش را قطع می‏کرد..(ص 12) جوانی که عینک پنسی داشت،با گونه‏های استخوانی و لباسی که گشاد بود و باد می‏توانست مثل هزاران مورچه اسبی در تمام لباسش بگردد و تنش را قلقلک بدهد...»(همان) «آقای خطیبی که صدایش مثل کشیده شدن کائوچو روی‏ شیشه بود...»(ص 13)

«[استاد پیرزاده‏]آب دهانش از هر دو گوشه دهان و نیز مستقیم‏ پرتاب شد و قطره کف‏آلودی از آن لابلای ابروی راست جنت‏ساز پنهان شد:»(ص 205)ایضا تکرار همین توصیف در صفحه بعد. «...آقای عسکری...دندانهای پرجرمش را نشان داد،مثل‏ تکه‏استخوانی که مدتها در کنار خیابان افتاده باشد.»(صص 19 -18)

جنت‏ساز نیز هم در ابتدا و هم انتهای داستان،گوشه‏چشمش‏ نم خون دارد.ازنظر خصوصیات شخصیتی نیز خود جنت‏ساز که‏ شخصی مستبدالرأی و غیرقابل تحمل-حتی از سوی مشاورانش‏ خودش-معرفی شده است.اطرافیان و عمالش هم مجموعه‏ای‏ از افراد متظاهر،سطحی،بی‏دانش،متحجر،فاقد خلاقیت و هوش‏ و ابتکار،بله‏قربان‏گو و مطیع محض،بزدل،لات بی‏سواد بددهن‏ (بازجو)،خشن و خشونت‏طلب،ستمگر،مزدور،اهل رشوه‏گرفتن، دروغگو و تهمت‏زن معرفی شده‏اند.

جانبداری‏ مهاجرانی از شخصیتهای‏ مخالف‏ حکومت و عناد و بغضش‏ با جنت‏ساز و اطرافیانش،از ابتدا تا انتهای‏ داستان، آشکارا به‏ چشم می‏آید. در جناح‏ جنت‏ساز، علاوه‏بر ضعفهای‏ عمومی در شخصیت‏ پردازی درکل، تصویر ارائه‏ شده از افراد،از شدت مبالغه‏ در زشت‏ نمایی،بعضا به‏ کاریکاتور شبیه شده‏ است.در چند جا هم که‏ توصیفهایی از چهره و ظاهر کسی چون‏ جنت‏ساز داده‏ شده،به سبک‏ و سیاق‏ نویسندگان‏ متقدم معاند اسلام،صرفا زشتی و پلشتی است درعوض،در جبهه مقابل،افراد تحصیلکرده،مهربان،باگذشت، صبور،مخالف خشونت،اهل هنر و شور و حال وشیدایی،دوستدار زیبایی،زیبا و تمیز و آراسته‏ظاهر،هوشمند،آزاده،مظلوم،معصوم‏ و منطقی نشان داده شده‏اند.

درواقع مهاجرانی با این‏گونه برخورد با افراد داستانش نشان‏ داده که ازنظر فنی،در این زمینه،چقدر از زمانه عقب،و اطلاعاتش‏ کهنه و نه‏به‏روز است.

به لحاظ نثر نیز این نوشته،آن‏گونه که از وزیر سابق فرهنگ‏ و ارشاد کشوری چون ایران انتظار می‏رود،پالوده و پیراسته و دقیق‏ نیست؛از وجود حشوها و تکرارهای نادلچسب و نازیبا بگیرید تا ناروانی و غلطهای گهگاه انشایی و حتی املایی‏1!این درحالی‏ است که کتاب در شناسنامه‏اش نام یک ویراستار را هم یدک‏ می‏کشد.اما البته در نیمه دوم کتاب،در چند جا به صورت مختصر، شاهد اوج گرفتن نسبی کلام هستیم.بااین‏رو،بدترین وجه این‏ بخش اثر،بلاتکلیفی نویسنده و بی‏توجهی ویراستار در انتخاب نثر سالم یا شکسته برای بیانات آدمهای داستان است.به این ترتیب‏ که،ظاهرا روال عمومی موردنظر نویسنده دراین‏باره،انتخاب نثر سالم برای گفتگوها بوده است.اما در فصل مربوط به تک‏گویی‏ آن بازجوی شکنجه‏گر کاملا محاوره‏ای و قسمت گفته‏های دختر کوچک نورانی کاملا محاوره‏ای صحبت می‏کنند.درعین‏حال،بر همان محاوره‏ای‏ صحبت کردن گهگاهشان نیز،قاعده واحدی حاکم نیست.به این‏ ترتیب که،مثلا یک کلمه واحد را،در یک سطر می‏شکنند و در سطر بعد،سالم به‏کار می‏برند.

درکل-همچنان‏که اشاره شد-از نظر ساختاری و فنی،نمره‏ بالا و قابل توجهی به این داستان نمی‏توان داد.به‏لحاظ اوج و فرود و طرح و توطئه و کشش نیز،اثر،تعریفی ندارد.درواقع یک‏ خوانندهء معمولی و فاقد انگیزه‏های غیرادبی،بعید است بتواند به‏ راحتی و با علاقه،این اثر را تا به آخر بخواند.هرچند به‏خاطر شهرت جنجالی مهاجرانی،و گستاخی‏ای که او(به پشتوانه جناح‏ حاکم و سعهء صدر استوانه‏های نظام و اطمینان به ملاحظات سیاسی‏ مصلحت‏اندیشانهء قوه قضائیه)در این اثر به خرج داده است،دور نیست که عده‏ای،از سر کنجکاوی،به آن اقبال نشان دهند. همچنان‏که هنوز هیچ نشده،بنگاه سخن‏پراکنی بی.بی.سی.کار تبلیغاتی روی آن را آغاز کرده است.

ازنظر درونمایه اما،همچون ساختار،اثر،کاملا ساده و روشن‏ و خالی از هرگونه پیچیدگی و ابهام و لایه‏های پنهان است.به‏ گونه‏ای که در بسیاری جاها،احساس می‏شود برای نوجوان نوشته‏ شده است.

مهاجرانی پس از نزدیک به بیست سال قرار داشتن پیوسته‏ مسئولیتهای بالای سیاسی نظام جمهوری اسلامی،که اولین آنها نمایندگی مجلس در دوران دانشجویی و سپس سالیان متمادی‏ مشاورت و معاونت رئیس‏جمهور،و آخرین آنها وزارت بود،و در تمام این سالها،ولو با سکوت خود،عملا مؤید اقدامات نظام،و خود نیز-چه بپذیرد و چه نپذیرد-در آنها سهیم بوده است،اینک در دو -سه سالی که از وزارت و چند ماهی که از سرپرستی مرکز گفتگوی‏ تمدنها کنار گذارده شده،به ناگاه به این نتیجه رسیده است که آنچه‏ نظام جمهوری اسلامی ایران درپی‏اش بود،غیرقابل تحقق است. نمی‏شود در روی زمین بهشتی ساخت که در آن گناهی صورت‏ نگیرد.همچنان‏که پیش از این،حتی پیامبران الهی-ازجمله‏ رسول اکرم(ص)-و نیز هیچ عارف و عالم دینی دیگری نه چنین‏ تصمیمی گرفته‏اند و نه از پس این کار برآمده‏اند(حال اینکه کی‏ نظام جمهوری اسلامی چنین داعیه‏ای داشته است،بماند)،کشف‏ کرده است که تصمیم یک نفر واقع در رأس هرم قدرت در کشور بر تحقق این امر،منجربه ایجاد شکاف در میان فرزندان انقلاب، و مورد ستم قرار گرفتن و قربانی شدن عده زیادی از آنها توسط گروه مقابل شده است؛آزادیهای عمومی پایمال شده،خلاقیتها از بین رفته،و یاس،نومیدی،تلخی،تیرگی،غم و ترس و وحشت بر جامعه حاکم شده است.مردم خود را از حکومت جدا و نظام را در مقابل خود احساس می‏کنند.در جناح افراد وابسته به قدرت،دروغ، تهمت،چاپلوسی،اخلاق بردگی،خشونت و سوءاستفاده از قدرت و ستم،بیداد می‏کند.نظام خود را مالک الرقاب مردم و نماینده خدا تصور می‏کند،و در مقابل،برای آنان حقی قائل نیست.قدر و ارج‏ دانش و هنر و زیبایی و مهرورزی را نمی‏شناسد و حتی بعضا آنها را دشمن می‏دارد.قدرت واقعی فقط در دست یک نفر است که او حتی مشفقانه‏ترین نظر متفاوت نزدیک‏ترین مریدان خود رانیز برنمی‏تابد.قاضیان از برخی افراد خاص رشوه می‏گیرند و با آنان‏ مصالحه می‏کنند.درمورد پرونده‏های خاص،این قوه قضائیه و قاضی و قانون نیست که حکم می‏کند،بلکه از قبل،حکم هرکس، توسط شخص قرار گرفته در رأس هرم قدرت به قاضی املا می‏شود، و او عینا همان را به‏عنوان رأی قضایی خود،به متهم ابلاغ می‏کند. عوامل قدرت،از هیچ‏کار خلاف قانون،شرع و اخلاقی،برای پیشبرد هدف مورد اشاره ابا ندارند،و در این راستا ایجاد حتی یک زندگی‏ جهنمی برای مردم را-تحت عنوان دوران گذار-نه‏تنها بلااشکال، که لازم می‏شمارند.

مهاجرانی،به شیوه داستان علمی-تخیلی«1984»جرج ارول، کوشیده است ضمن ایجاد وحشت و نفرت در مخاطب نسبت‏به‏ تداوم سلطه نظام اسلامی تحت رهبری موردنظرش،سرانجام‏ محتوم این نظام در آینده نزدیک را پیش‏بینی کند و به تصویر بکشد:تنهایی مطلق شخص قرارگرفته در رأس هرم قدرت،غرق‏ شدن او در تاریکی و سیاهی مطلقی که خود عامل پدید آمدن آن‏ شده است،و شکست؛در مقابل،پیروزی و مخالفان.اما«1984»یا مثلا«قلعه حیوانات»جرج ارول کجا و«بهشت خاکستری»عطاء ا... مهاجرانی کجا!صدالبته،انتظاری را که از جرج اورل نویسنده‏ می‏رود،از عطاء ا...مهاجرانی سیاستمداری که تازه پا در این وادی‏ گذارده و کوشیده به طبع‏آزمایی در آن بپردازد،نمی‏توان و نباید داشت.هرچند سن چهل و نه سالگی برای شروع این کار،قدری‏ دیر به‏نظر می‏رسد و توقعی که از شخصی با این سن و سال و سوابق قلمزنی-ولو در وادیهای دیگر می‏رود-بیش‏از این است. ضمن آنکه جرج ارول به‏عنوان یک فرد وطن‏دوست و پایبند به‏ آرمانهای مردم و کشورش،این آثار را در نفی و رد کمونیسم و به‏ قصد آگاهاندن و واکسینه کردن ذهنی مردم خود و جهانیان از خطر سلطه آن نوشت.زیرا آن را بزرگترین دشمن برای آنان می‏دانست. حال آنکه مهاجرانی در ابتدای انقلاب دانشجویی جوان از یک‏ طبقه فرودست روستایی بود که به برکت همین انقلاب و نظام‏ اسلامی،بی‏تلاشی ویژه و صرفا با استفاده از زیرکیها و موقعیت‏شناسی‏ خاص خود و نیز به یمن نزدیکی به مراکز قدرت،در طول مدتی‏ نه‏چندان طولانی به تنعم و مقاماتی که شاید پیش‏تر در تصورش‏ هم نمی‏گنجید رسید.علاوه‏بر آنکه چه بپذیرد و چه نپذیرد-در خوب و بد آنچه این نظام انجام داده،سهیم است.و اینک که به‏ هر دلیل،از قدرت کنار گذارده شده،با تصور موهوم اینکه نظام رو به افول است،درپی تدارک پیشینه‏ای متفاوت در شرایط آینده‏ احتمالی سیاسی در کشور برای خود است.یعنی با پا گذاردن بر خون‏ صدها هزار شهید انقلاب و جنگ تحمیلی و ناسپاسی نسبت‏به‏ ایثارها و رنجهای صدها هزار جانباز و دهها هزار آزاده و میلیونها عضو خانواده‏های این عزیزان،اقدام به نوشتن اثری انباشته از غرض و بی‏انصافی کرده است،که تنها دشمنان اسلام و انقلاب‏ و استقلال این کشور را شاد خواهد کرد.